

پیشین توافقی همه‌ی معاملات اعمال گردد، در این جا مطرح نیست<sup>۱</sup>. علاوه بر آن مقدار زمان صرف شده در نشست‌های اقتصادی سرمایه‌داری مدرن را نباید دست کم گرفت.

نورت (۱۹۸۴) اظهار نظر کرده است که در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته در حدود نیمی از GNP (تولید ناخالص ملی) را باید به حساب هزینه‌های قراردادها نوشت که ناشی از تقسیم کار فزاینده و پیچیدگی سازمان، رشد از خود بیگانگی، رفتار سودجویانه و سیاست‌های وابسته به روابط اجتماعی انتاگونیستی است. برنامه‌ریزی مشارکتی بر اساس مالکیت اجتماعی این امکان را فراهم می‌کند که تدوین دانش نانوشته و فرآیند کشف با هماهنگی از پیش برنامه‌ریزی شده‌ی تصمیمات سرمایه‌گذاری‌های هم بسته با یکدیگر ترکیب شوند. این جریان در یک محیط نهادی رخ می‌دهد که در آن همکاری و شناسایی منافع مشترک هم بسته و نه رفتار خودخواهانه‌ی فردگرایانه رشد می‌کند.

یک اصل مرکزی این مدل، آزادی اطلاعات است. همه‌ی اطلاعات موجود درباره‌ی شرکت‌ها در دسترس عموم قرار دارد. با فرض وجود نمایندگی بلاواسطه‌ی منافع تحت تأثیر در هیات‌های مدیره‌ی شرکت‌ها و نهادهای هماهنگی مشورتی، سوگیری اطلاعاتی و مسائل مدیر-کارگزار به حداقل خواهد رسید. حسابرسی منظم، اطلاعات حسابداری در مورد استفاده‌ی هر شرکت از بخشی از دارایی‌های مولد جامعه که در اختیارش قرار داده شده را فراهم می‌آورد. فرآیند تصمیم‌گیری با دروندادهایی از تمام بخش‌های مورد مشورت کسب اطلاع می‌کند. و در این جریان دانش نانوشته و ناپیدای شان، کشف و بسیج خواهد شد. به عنوان بخشی از این فرآیند، تصمیمات گذشته در پرتو نتایج‌شان ارزیابی می‌شوند، اشتباهات تصحیح خواهد شد، غیرممکن‌ها و امکانات جدید کشف می‌گردند و آموزش جریان می‌یابد. بنابراین در حالی که تصمیمات وابسته به هم تا حد ممکن به صورت

<sup>۱</sup> (ناتوانی در درک این موضوع است که بلک برون را به انتقادی بر پایه بدفهمی بنیادین از مدل پیشنهادی سوق داد برای پاسخ به انتقاد او نگاه کنید به دوین ۱۹۹۲)

پیشین هماهنگ می‌گردند، از طریق فرآیندی از مشورت که کشف و آموزش را قبل از اختصاص منابع میسر می‌سازد، کشف و یادگیری پسین ارتقای بیشتری یافته و به سهم خود اصلاح بعدی در دور بعدی تصمیم‌گیری را فراهم می‌کند. با این وجود این فرآیندهای تصمیم‌گیری پیشین و پسین به هم پیوسته بر اساس توافق و همکاری است و نه بر اساس اجبار یا رقابت.

به طور خلاصه با مدل برنامه‌ریزی مشارکتی از طریق هماهنگی بر پایه‌ی مشورت و بر اساس مالکیت اجتماعی می‌توان هم دیدگاه‌های اطریشی و هم نظرات داب را به حساب آورد. بدین ترتیب دانش نانوشته کشف و فعال می‌گردد. تصمیمات به هم وابسته برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری تا حد ممکن به شکل پیشین هماهنگ می‌گردند و مشارکت عمومی این امکان را فراهم می‌آورد که فرآیند کشف به شکلی کارآمدتر از اقتصادهای آمرانه- اداری یا سرمایه‌داری انجام شود.

#### ۷- نتیجه‌گیری

ما استدلال کرده‌ایم که اگر سوسیالیسم به عنوان مالکیت دولتی وسایل تولید تعریف شود، هم سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک و هم سوسیالیسم بازار اطریشی در شرایط خودشان ممکن هستند. با این حال ما سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک را از یک سو به دلیل آسیب‌پذیری در قبال دیدگاه‌های اطریشی، و از سوی دیگر نسبت به نظرات داب در زمینه‌ی نقص دانش مردود دانستیم. ما سوسیالیسم بازار اطریشی را به دلیل ضعف آن در برابر دیدگاه و همین‌طور مدل داب از برنامه‌ریزی متمرکز را به دلیل نقصان آن در برابر دیدگاه اطریشی‌ها رد کرده‌ایم. بالاخره ما برنامه‌ریزی مشارکتی را به عنوان فرآیندی که هر دو دیدگاه را ترکیب می‌کند ارائه نمودیم و دو پیش شرط را برای چنین فرآیندی لازم دانستیم و طرح کلی یک مدل ممکن از برنامه‌ریزی مشارکتی را مطرح کرده‌ایم. بنابراین مضمون نوشته ما این است که بحث محاسبه اقتصادی هنوز می‌تواند دیدگاه‌های مهمی برای اندیشیدن درباره امکان یک اقتصاد سوسیالیستی و اگر پاسخ ما به این امکان

مثبت باشد، چگونگی سازماندهی آن مطرح کند. جو روشنگری عصر پست مدرن ما امکان عمل انسانی منطقی هدفمند را رد می‌کند. مفهوم برنامه‌ریزی به شکل قابل درکی با طرح‌های بزرگ به خطا رفته عجین شده است. تجربه‌ی به هوش آورنده‌ی آزمایش شوروی و قضاوت هایک از سوسیالیسم به عنوان «فریب مرگبار» و جانبداری او از یک «نظم انسانی گسترده و خودانگیخته‌ی» متعادل‌تر را تقویت کرده است. (هایک ۱۹۸۸ ص ۷) با این وجود در صورتی این درس‌ها از بحث محاسبه برای سوسیالیست‌ها بد هستند که به گونه‌ای ارائه گردند که لزوم انتخاب بین «اجبار جمعی» و «خودانگیختگی» را مطرح کند. سوسیالیست‌ها با جذب دیدگاه اطریشی نسبت به طبیعت دانش و ترکیب آن با پافشار داب در باره‌ی منافع برنامه‌ریزی، می‌توانند اعتقاد زیربنایی‌شان به توانایی انسان در آفرینش یک جامعه‌ی خودگردان از عناصر پویا را بازکشف و بازتقویت کنند. کلید هر آینده‌ای برای سوسیالیسم احتمالاً در ترکیب مفاهیم دموکراسی مشارکتی و برنامه‌ریزی مشارکتی نهفته است.



## چرا به یک مانیفست جدید نیاز داریم

دانیل سینگر

ترجمه: ب. پاکزاد

ما به یک مانیفست جدید نیاز داریم. نه یک نسخه قدیمی، نه یک برنامه با تمام جزئیات. بلکه یک پروژه، چشم‌اندازی از جامعه‌ای دیگر، چیزی که گواهی دهد تاریخ به پایان نرسیده و آینده‌ای در فراسوی سرمایه‌داری وجود دارد. نیاز ما به یک مانیفست جدید حیاتی است چراکه فقدان آن به حربه اصلی دشمنان مان بدل شده است. (هیچ راه دیگری وجود ندارد) این است شعاری که ماشین تبلیغاتی عظیم و قدرتمند آن‌ها بر آن تکیه کرده است. باید این مساله را با یک مقایسه ساده روشن‌تر کنم.

سال ۱۹۶۸ سال شورش جوانان بود. منشاء و الهام‌بخش این جنبش که از برکلی تا توکیو را در بر گرفته بود شورش دانشجویان و کارگران فرانسوی در ماه مه بود که یادآوری می‌کرد اوضاع در دورانی که عصر طلایی سرمایه‌داری نامیده می‌شود چندان به سامان نیست. هنوز سیستم به حیات خویش ادامه می‌داد و جالب است به خاطر آوریم در آن زمان، از آن تحت لوای شعار (هیچ راه دیگری وجود ندارد) دفاع نمی‌شد بلکه این طور موضوع را مطرح می‌کردند که سرمایه‌داری به راز رشد پایدار دست یافته است چرا باید جامعه‌ای را نابود کرد که مدیریت آن به گونه‌ای که می‌تواند از بدترین فجایح جان سالم بدر برده و خود را خلاص کند؟ جامعه‌ای که در آن مدیریت کینزی جایگزین قوانین انعطاف‌ناپذیر بازار و صفوف طولانی بیکاران جای خود را به حمایت‌های اجتماعی دولت داده است و همه این‌ها

چقدر عجیب به نظر می‌رسید اما امروز دیگر هیچ کس سعی نمی‌کند در باره (سرمایه‌داری با چهره انسانی) سخن بگوید. روشن است، ما به قانون جنگل بازگشته‌ایم و باید آن را قبول کنیم زیرا هیچ راهی برای خروج از آن وجود ندارد. و درست به همین دلیل است که زنده کردن مجدد پروژه، چشم‌انداز و در کل یک آلترناتیو از اهمیتی حیاتی برخوردار است. من وانمود نمی‌کنم که راه‌حل‌های بسته‌بندی شده‌ای دارم اما شخصاً این مخاطره را به جان می‌خرم چرا که به عقیده من اگر چپ غربی بخواهد بار دیگر نقش تاریخی خویش را ایفا کند باید به صورت اجتناب‌ناپذیری در آینده نزدیک با امور درگیر شود.

**نخستین مسأله‌ای** که باید با آن دست و پنجه نرم کنیم "فرایند ناپدید شدن تدریجی کار" است. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که تأثیر نبوغ تکنولوژیک در افزایش تولید به معنای بیکاری گسترده و قطبی شدن هر چه بیشتر جامعه است که به ظهور قشر جدیدی به نام کارگران بی چیز انجامیده. این که آن چه مارکس "دزدیدن زمان کار دیگری" نامید، مبنای بدبختی‌آور و نکبت باری برای محاسبه ثروت است امروز حقیقی‌تر از ۱۵۰ سال پیش جلوه می‌کند. آن چه مسلم است این است که ما ابزارهای تکنولوژیک را در اختیار داریم تا به گونه‌ای دیگر زندگی کنیم بنابراین اگر تولیدات نه بر اساس ارزش مبادله با میزان سنگینی کیف‌های جیبی بلکه بر اساس آن دسته از نیازهای اجتماعی تعیین شود که مردم به صورت دموکراتیک در باره آن‌ها تصمیم‌گیری می‌کنند، می‌توانیم در حین رشد اقتصادی اجتماعی در وضعیت زیست‌محیطی متعادل، بیکاری را محو و میزان ساعات کار در هفته را کاهش دهیم. در عمل نیز در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری ما توانسته‌ایم کاهش کارهای سنگین، طاقت‌فرسا و خطرناک را آغاز کنیم که به تدریج به از میان برداشتن مرز میان کار و اوقات فراغت خواهد انجامید.

**مسأله دومی** که با آن مواجه‌ایم روند جهانی شدن است در این جا کار ما مضاعف است. جهانی شدن اغلب به جای شعار معروف (هیچ راه دیگری وجود

ندارد) به کار برده می‌شود تا مردم را متقاعد کنند که مبارزه امری پوچ و بیهوده است. از این رو ما باید به آن‌ها خطر نشان سازیم هنوز دولت - ملت حوزه‌ای است که مبارزه برای تحول بنیادی جامعه باید از آن آغاز گردد. یا بر اساس این عبارت از مانیفست پرولتاریای هر کشور البته باید نخست با بورژوازی داخلی دست و پنجه نرم کرده و مسائل خود را با آن حل کند. اما این تنها نیمی از داستان است. سوسیالیسم نیز درست شبیه سرمایه‌داری تمایل به فراگیر شدن در سراسر جهان دارد از این رو انترناسیونالیسم تنها پاسخ هوشمندانه به روند جهانی شدن است. این امر ضرورتی فوری برای جنبش‌های کارگری کشورهای مختلف اتحادیه اروپاست. اما در عین حال نیز باید در سراسر جهان از نو زنده شود. نبرد نهایی در کل سیاره به وقوع خواهد پیوست و از پاریس تا پکن و از سنول تا سیاتل را در بر می‌گیرد.

**مساله سوم، برابری است.** ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن ثروت ۴۴۸ میلیارد از درآمد نیمی از جمعیت جهان در سال ۱۹۹۶ بیش‌تر بوده است این تفاوت‌های فاحش فقط جنبه بین‌المللی ندارد. درآمد یک بورس باز ساکن نیویورک در عرض چند هفته معادل ۱۵۰ هزار سال درآمد یک آمریکایی با حقوق متوسط است. و به همین ترتیب قطبی شدن جامعه شدت بیش‌تری به خود می‌گیرد. در چنین جامعه‌ای عدالت‌خواهی یا جستجوی برابری باید در قلب هر پروژه پیش‌رو نقش بسته باشد.

این جستجو موضوعات زیادی را در بر گرفته و کار زیادی می‌طلبد و در پی آن پایان استثمار قرار دارد. این به معنای آن است که ما نمی‌توانیم از قبل آن‌چه جهان سوم نامیده می‌شود زندگی کنیم. این به معنای آن است که باید به ریشه‌ای‌ترین و کهنه‌ترین نوع استثمار یعنی استثمار زن توسط مرد حمله برد. عدالت‌خواهی بر خلاف آنچه گفته‌اند به معنای یک شکلی و یکنواختی نیست بلکه تلاشی است برای از میان بردن ریشه‌های اجتماعی نابرابری که تحولات عمیق در

مناسبات قدرت و مالکیت را طلب می‌کند و در عین حال ما را به موضوع چهارم یعنی دموکراسی رهنمون می‌شود.

آخرین و البته نه کم اهمیت‌ترین موضوع، مساله دموکراسی است. دموکراسی ضروری است نه به خاطر جلوگیری از تکرار جنایت‌هایی که به نام سوسیالیسم صورت گرفته است بلکه به خاطر آن که برای ما دموکراسی تنها به ورقه‌های رأی که به مدد آن هر چهار سال یک بار این و آن را انتخاب می‌کنیم ختم نمی‌شود بلکه در معنای کسب حاکمیت مردم بر کار و سرنوشت خویش در کارخانه‌ها، اداره‌ها، فروشگاه‌ها، آزمایشگاه‌ها و دانشگاه‌هاست ما باید دموکراسی را از نو بسازیم، اگر بخواهیم، سوسیالیسم بیانگر جامعه‌ای خودگردان باشد.

اگر جنبش در این راستا حرکت کند، در مسیری قرار می‌گیرد که آن را آرمان‌شهر واقعی می‌نامم. واقعی به دلیل این که ریشه در مبارزات سیاسی اجتماعی واقعی امروز دارد. آرمان‌شهر به دلیل این که دشمنان ما، آرمان‌شهرگرایان را از هر تلاش برای رفتن به فراسوی مرزهای سرمایه‌داری منصرف می‌کنند.

در انتها برای مقاصد کوتاه‌مدت باید به سه نکته اشاره کنم. نخست آنکه وقتی از جامعه‌ای کاملاً متفاوت سخن می‌گوییم به معنای آن نیست که معتقدیم باید یک شبه به آن دست پیدا کنیم. این یک نسخه با دستورالعمل برای سوسیالیسم فوری نیست. ما می‌دانیم که راه درازی در پیش است اما تنها وقتی می‌توان قدم در این راه نهاد که چشم‌اندازی از جامعه‌ای کاملاً متفاوت داشته باشیم چشم‌اندازی که متحول و بازبینی خواهد شد.

مساله دوم توجه به این حقیقت است راه دراز به معنای آن نیست که وقت زیادی برای آغاز حرکت باقی مانده. با رشد و افزایش نارضایتی عمومی اگر راه‌حلی‌هایی پیشرو و عقلانی فراهم نکنیم خیل عظیمی از مردم را که آماده حرکتند با راه‌حل‌های واکنشی و غیرعقلانی تنها گذاشته‌ایم، از فرانسه جایی که زندگی می‌کنم و از جایی که جبهه ملی ژان ماری لی‌پن پیروزی دیگری در انتخابات به دست آورده هشدار می‌دهم شبخ گذشته برای ابد دفن نشده است.



نهایت آن که همه این‌ها چیزی نیست که تنها ذهن پارسی‌ها و اروپایی‌ها را به خود مشغول کنند بلکه اگر نظری به آنچه پیرامون‌مان می‌گذرد بیاندازیم این بخشی از مبارزه مشترک ماست و به همین دلیل است که باید مقاله‌ام را با شعار فرانسه در زمستان ۱۹۹۵، آن زمستان سرشار از نارضایتی که انگیزه نوینی برای حرکت بود به پایان برم. «همه باهم بیایید، همه باهم هر چه زودتر حرکت را از دو سوی اقیانوس آغاز کنیم.»



## درباره‌ی تئوری اقتصادی سوسیالیسم<sup>۱</sup>

پات دوین و فکرت آدامن

برگردان: فرهاد سیدلو

انقلابات سیاسی ۹۱-۱۹۸۹ در اروپای مرکزی و شرقی و اتحاد شوروی سابق، لحظه تاریخی جدیدی را پیش آورده که در آن آینده پروژه سوسیالیستی به زیر سؤال رفته است. تمام انواع سوسیالیست‌ها حتی کسانی که مدت‌ها اصطلاح «سوسیالیسم واقعا موجود» را به عنوان توصیف قابل قبول تجربه شوروی و اروپای شرقی رد می‌کردند، اکنون تحت تاثیر فقدان عمیق اعتماد و افول چشم‌اندازها قرار گرفته‌اند. دلیل اساسی این فقدان اعتماد هم‌زمانی این مقطع تاریخی با بحران عمیق در تئوری سوسیالیستی، و به ویژه تئوری اقتصاد سوسیالیستی است.<sup>۱</sup>

مدل مارکسیستی کلاسیک اقتصاد سوسیالیستی را می‌توان بر حسب تضاد بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم در دو جنبه مالکیت و سازوکار هماهنگی تعریف کرد. در شرایط سوسیالیسم، مالکیت اجتماعی جایگزین مالکیت خصوصی سرمایه‌داری می‌شود، برنامه‌ریزی اقتصاد سوسیالیستی جای عملکرد نیروهای بازار را می‌گیرد. مالکیت اجتماعی باعث حذف بهره‌کشی می‌شود، برنامه‌ریزی اقتصادی سوسیالیستی این امکان را فراهم می‌آورد تا کنترل اجتماعی آگاهانه اقتصاد جای

---

<sup>۱</sup> New Left Review.no 221

<sup>۱</sup> - برای یک نظر اولیه، نگاه کنید به:

R. Blackburn, "Fin de Siecle; socialism After the crash", NLR 185, January-February 1991.pp.5-6.

هرج و مرج تولید را بگیرد. دو جنبه در عملکرد نیروهای بازار، از طریق تعامل بی‌شمار تصمیمات مجزا بر سر استفاده از بسته‌های گسسته منابع مولد جامعه، به هم پیوند زده می‌شوند، و بنابراین، علی‌رغم هر وضعیت حقوقی که داشته باشند، عملاً تحت مالکیت خصوصی‌اند. در حالی که برنامه‌ریزی اقتصادی مستلزم یک مجموعه منحصر به فرد از تصمیمات هماهنگ درباره استفاده از منابع مولد جامعه به عنوان یک کل است، که ضرورتاً نافی مالکیت خصوصی و تصمیم‌گیری جزئی‌نگر می‌باشد.<sup>۲</sup>

این مدل مارکسیستی کلاسیک که به عنوان برنامه‌ریزی متمرکز برای تمام تصمیمات تولید تفسیر می‌گردد، با تجربه شوروی از اعتبار افتاده است. در عین حال حیات دوباره بحث محاسبه اقتصادی سوسیالیستی در دهه ۱۹۸۰ که ابتدا در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ مطرح شده بود، زمینه‌های نظری برای طرح این دیدگاه را فراهم آورد که برنامه‌ریزی متمرکز، و در واقع هر نوع برنامه‌ریزی اقتصادی در سطح جامعه، ذاتاً ناکارآمد و به بیان دقیق‌تر غیر ممکن است. امروزه هر مدل اقتصاد سوسیالیستی نه تنها تجربه شوروی را باید به حساب آورد، بلکه حتی مهم‌تر از آن باید بتواند به موارد نظری مطروحه در حیات دوباره بحث محاسبه پاسخ دهد.<sup>۳</sup> این موارد نظری در رابطه با کارایی و یا امکان سوسیالیسم، بخشی از

---

<sup>۲</sup> - برای یک نمونه مدرن از این بحث که مالکیت خصوصی و نیروهای بازار همراه هم هستند، نگاه کنید به: J. Kornai, "The Affinity Between Ownership Forms and Coordination mechanisms: The Common Experience of Reform in Socialist countries", Journal of Economic Perspectives, 1990

<sup>۳</sup> - برای بحث‌های تکمیلی در مورد بحث این مقاله، نگاه کنید به: P. Devine, Democracy and Economic planning, Cambridge 1988: F. Adaman, A critical Evaluation of the Economic Calculation Debate with special Reference to Maurice Dobbs Contribution, republiche phd thesis, university of Manchester 1992, R. devine "Market socialism or participatory planning?" "Review of Radical political Economics, 1992, F. Adaman and p. Devine, "socialist Renewal: lessons from the calculation Debate, L studies in political Economy, 1994" F. Adaman and p. Devine "the Economic Calculation Debate: lesson for socialists, Cambridge Journal of Economics, 1996.

فضای نظری عمومی‌تری است که با خیزش راست نئولیبرال همراه گشته، مطلوبیت هر شکل از عمل جمعی را به چالش می‌کشد و برتری «نظم خودانگیخته» بر اقدام آگاهانه اجتماعی را تقدیس می‌نمایند.<sup>۴</sup>

### بحث محاسبه اقتصادی سوسیالیستی

بحث درباره امکان محاسبه اقتصادی سوسیالیستی در یک سیستم اقتصاد سوسیالیستی، که در آن وسایل تولید تحت مالکیت عمومی قرار دارند، به طور اساسی در ۱۹۰۸ توسط بارون آغاز شد، طی دهه ۱۹۲۰ در ادبیات آلمان اوج گرفت، و در دهه ۱۹۳۰ در ادبیات انگلیس تداوم یافت. سپس در دهه ۱۹۴۰، یعنی بعد از مقاله جمع‌بندی برگسن در سال ۱۹۴۸<sup>۵</sup>، به کلی محو شد. دو طرف اصلی بحث در یک سو اقتصاددانان مکتب اطریشی بودند که امکان محاسبه منطقی تحت سوسیالیسم را رد می‌کردند، و در سوی دیگر اقتصاددانان سوسیالیست قرار داشتند که با استدلال در چهارچوب گفتمان نئوکلاسیکی، به دفاع از چنین امکانی برخاسته بودند. زیربنای بحث نه تنها نظرات متفاوت درباره مطلوبیت سرمایه‌داری و سوسیالیسم، بلکه رویکردهای متفاوت معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه بود. با این حال تفاوت در رویکردها در آن زمان عمدتاً پوشیده بود و چنان‌که استدلال شده است، مواضع متمایز اطریشی تنها به عنوان نتیجه خود بحث و بازتاب پی‌آمد آن تبلور یافت.<sup>۶</sup> در گفتمان نئوکلاسیکی، دانش به عنوان

<sup>۴</sup> - نگاه کنید به:

F. Huek, "the fatal conceit", London 1988, p.7

<sup>۵</sup>-E.Barone, "The Ministry of Proroduction in the Collectivist State", in F.Hayek,ed.,collectivist Economic Planning, London 1935;A. Bergson, socialism,in H.Ellis,ed.,Asurvey of Contemporary Economics,New York 1948.

<sup>۶</sup> -Kirzner, 'The Economic Calculation Debate:Lessons for Austrians',Review of Austrian Economics,1988. -Kirzner, 'The Economic Calculation Debate:Lessons for Austrians',Review of Austrian Economics,1988.

یک عینیت مفهوم بندی می‌شود، و امکانات، هزینه‌ها و درآمدهای تولید، محدوده‌های عینی قابل شناختی را تشکیل می‌دهند که معلوم هستند، و عوامل اقتصادی بر اساس آن‌ها تصمیمات پیشینه‌ساز را اتخاذ می‌کنند. در برابر این رویکرد، مکتب اطریشی دانش را به عنوان چیزی ذهنی مفهوم‌بندی می‌کند. دانش ذهنی - یا ناآشکار - نه تنها برای اهداف تصمیم‌گیری، دانسته فرض نمی‌شود، بلکه باید در جریان عمل و از طریق فعالیت سرمایه‌گذاری رقابتی در بازار، کشف گردد. تاکید بر مرکزی بودن فرآیند «کشف»، سنگ محک مکتب اطریشی و مبنای احیای بحث امکان محاسبه عقلانی تحت سوسیالیسم است که طی دهه‌های ۱۹۸۰ مطرح شد. پایه و اساس ادعای اقتصاددانان اطریشی مدرن این است که ناممکنی یک سیستم اقتصادی سوسیالیستی عقلانی، نه تنها از نظر تاریخی، که مهم‌تر از آن، از جنبه نظری به اثبات رسیده است. در جریان بحث، نقش بازار در امکان محاسبه اقتصادی عقلانی، در سه بخش مورد مناقشه قرار گرفت: محاسبه، انگیزه و کشف. میزس در ۱۹۲۰ استدلال می‌کرد که محاسبه تنها در سیستم بازار آزاد براساس مالکیت خصوصی، جایی که ارزش مبادله همه کالاها و خدمات، تعیین و اطلاعات مورد نیاز برای تصمیم‌گیری به شکل قیمت‌ها به کارگزاران اقتصادی داده می‌شود، امکان‌پذیر است،<sup>۷</sup> بعدها معلوم شد که بارون قبلاً نشان داده بود که یک اقتصاد سوسیالیستی قادر است بر اساس توابع تولید و سود، که رفتار به هم وابسته کارگزاران اقتصادی را در سیستم تشریح می‌کنند، می‌تواند به همین سطح از کارایی همتای سرمایه‌داری‌اش دست یابد، و بدین ترتیب استدلال میزس را مردود اعلام کرده بود.<sup>۸</sup> پاسخ‌هایک در ۱۹۳۵ به این موضوع، از نظر تاریخی به صورت این استدلال تفسیر شده است که اگر چه راه‌حل تحلیل بارون در تئوری قابل درک است، اما در عمل ممکن نیست، چرا که هم دستیابی به مقدار اطلاعاتی که باید به طور متمرکز جمع‌آوری شود و هم میزان محاسبه مورد نیاز برای حل

<sup>۷</sup>- L.Mises, 'Economic Calculation in the Socialist Commonwealth', 1920, in Hayek, Collectivist Economic Planning.

<sup>۸</sup>-Barone, 'The Ministry of Production in the Collectivist State'.

معادلات هم‌زمان، غیرممکن است.<sup>9</sup> لانگه با ارائه مدل نطفه‌ای سوسیالیسم بازار و به هم نزدیک کردن مدل‌های غیرمتمرکز، به استدلال هایک پاسخ داد.<sup>10</sup> در این مدل، دفتر برنامه‌ریزی مرکزی، یک مجموعه اولیه از قیمت‌ها را برای کالاهای تولیدی اعلام می‌کند، مدیران شرکت‌های تحت مالکیت دولتی این قیمت‌های داده شده را (به عنوان پارامترهایی) در نظر می‌گیرند و از قاعده تلاش برای کمینه کردن هزینه‌ها پیروی می‌کنند و قیمت‌ها را برابر با هزینه‌های مرزی تعیین می‌کنند. شرکت‌ها با هدف بهینه‌سازی سود، نیروی کار کارگران را به کار می‌گیرند، کالاها را بر اساس تقاضای بهینه به مشتریان می‌فروشند، و کالاهای تولیدی را با یک‌دیگر خرید و فروش می‌کنند. بر پایه اطلاعات شرکت‌ها در مورد افزایش یا کاهش در انبار کالاهای تولیدی، که بازتاب افزایش عرضه یا تقاضاست، دفتر برنامه‌ریزی مجموعه‌ی جدیدی از قیمت‌های کالاهای تولیدی را اعلام، و این فرآیند در مسیر یک سری تعاملات، تا زمان برابری عرضه و تقاضا برای تمام کالاها ادامه می‌یابد.<sup>11</sup> مدل لانگه بازار واقعی برای کار و کالاهای مصرفی و «بازار مصنوعی» برای کالاهای تولیدی را با یک‌دیگر ترکیب می‌کند. چون دولت مالک وسایل تولید است، درآمد کسب نشده‌ای وجود ندارد و «سودها» به وسیله دولت و بر اساس معیارهایی که به شکل دموکراتیک تعیین شده‌اند، توزیع می‌گردد. این مدل قابلیت اختصاص سرمایه‌داری ایده‌آل نئوکلاسیکی و کاملاً رقابتی را با توزیع درآمد سوسیالیستی در هم ادغام می‌کند.

<sup>9</sup>-F.Hayek, 'The Nature and History of the Problem' and the Present State of the Debate', in Hayek, *Collectivist Economic Planning*.

<sup>10</sup> - O.Lange, 'On the Economic Theory of Socialism'.

<sup>11</sup> - این حقیقت که قیمت‌ها بر اساس تغییرات در سطوح انبارهای واقعی تغییر می‌کنند به معنی آن است که اقتصاد به صورت پسین هماهنگ می‌شود و می‌تواند ناکارآمدی‌هایی را که در متن نئوکلاسیکی بر بار آورد، ارو و هورویچ بعدها با طراحی یک سازوکار هماهنگی پیشین که در آن مبادله اطلاعات بین دفتر برنامه‌ریزی و شرکت‌ها، قبل از اجرای برنامه انجام می‌شود، مدل لانگه را اصلاح کردند نگاه کنید به:

K. Arrow and L. Hurwicz, "Decentralization and computation in resource Allocation", 1960, in Arrow and Hurwicz, eds, *studies in resource Allocation*, Cambridge 1977.

اگرچه در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بحث بیشتر درباره مسئله محاسبه بود، در عین حال بحث انگیزه نیز وجود داشت. هایک با تأکید بر روابط بین مالکیت، انگیزه‌ها و کارایی اقتصادی به مدل لانگه پاسخ داد.<sup>۱۲</sup> با این وجود استدلال‌های او اثری را که احتمالاً در انتظارش بود به بار نیاوردند و تا اوایل دهه ۱۹۴۰ «روایت استاندارد» بحث این بود که مکتب سوسیالیستی نئوکلاسیکی در پاسخ به چالش اطریشی موفق بوده و امکان واقعی اقتصاد سوسیالیستی منطقی، تثبیت شده است.

### مشکل مالک- کارگزار

وضعیت تا دهه ۱۹۸۰ به همین سان ادامه داشت تا این که تفسیر اطریشی مدرن از بحث، به چالش کشیدن روایت استاندارد را آغاز کرد. با این حال و در این ضمن کار در گفتمان نئوکلاسیکی درباره به اصطلاح مسئله «مالک- کارگزار» در جریان بود، که اگر چه صریحاً به مدل‌های سوسیالیسم مربوط نمی‌شود، اما برای برخورد با مسئله تشوق انگیزه بر روی طرح‌های مدرن سوسیالیسم بازار، مبنایی را فراهم آورده است. یک «کارگزار» شخصی است که منافع «مالک» را در ازای دریافت پاداش نمایندگی می‌کند. کارگزار می‌تواند مدیر و سرمایه‌دار، سهام‌دار یا دولت باشد اگرچه به بیان دقیق‌تر دولت خود کارگزار سرمایه‌دارش یعنی «جامعه» است. در یک محیط اطلاعات نامتقارن، که سرمایه‌داران در جریان تمام اطلاعات در دسترس کارگزاران قرار ندارند، مشکل نظارت برمی‌خیزد. سرمایه‌داران نمی‌توانند بگویند که آیا کارگزاران‌شان از طرف آن‌ها با حداکثر کارایی ممکن کار می‌کنند یا نه، کارگزاران ممکن است از این عدم اطمینان بهره ببرند و بیشتر منافع خودشان را تعقیب کنند، تا منافع سرمایه‌داران را.

مشکل مالک - کارگزار در برابر تمام مدل‌های سوسیالیستی غیرمتمرکز نئوکلاسیکی به آسانی آشکار می‌گردد. از آن‌جا که مرکز نمی‌تواند بر کار شرکت سوسیالیستی با دقت نظارت کند، وقوع مشکلات انگیزه‌ای دور از انتظار نیست.

<sup>12</sup>-F.Hayek, 'Economics and Knowlegs', 1937.



بنابراین مسئله برای مرکز، پیدا کردن یک طرح قرارداد بهینه بین خود و شرکت است، یعنی ایجاد یک محیط پارامتری که شرکت به عنوان قرض دریافت می‌کند، به طوری که بتواند با بهینه‌سازی منافع خود، در عین حال در جهت نیل به کارایی اجتماعی بهینه نیز سهم گیرد، بدین ترتیب شرکت در عمل به این سمت تشویق می‌شود. باید توجه داشت که این رابطه مالک - کارگزار هم برای اقتصادهای سوسیالیستی و هم اقتصادهای سرمایه‌داری شرکت‌ها یکسان است. مسئله‌ای که مالک سوسیالیست - مرکز - باید به آن بپردازد، از نظر ساختاری مانند مسئله‌ای است که رو در روی مالک سرمایه‌دار - سهام‌دار - قرار دارد. این مسئله عبارت است از ایجاد انگیزه در کارگزاران به شکلی که در جهت تامین منافع مالکین سرمایه به درستی عمل کنند. اکنون ادبیات مفصلی درباره طراحی سازوکارهای «تشویقی - تطبیقی» وجود دارد که کم و بیش به این هدف نایل می‌شوند.<sup>۱۳</sup>

با این حال هر چند که مسئله از نظر ساختاری یکسان است، این سؤال کماکان باقی می‌ماند که آیا مرکز به همان اندازه سهام‌داران برای طراحی و اجرای سازوکارهای تشویقی - تطبیقی انگیزه دارد. همان طور که در بالا گفته شد، به بیان دقیق مالکین سوسیالیستی واقعی، افراد تشکیل‌دهنده جامعه مورد بحث هستند. استدلال شده است که افراد جداگانه جامعه فاقد دانش نظارت بر مرکز هستند، به علاوه آن‌ها انگیزه کسب چنین دانشی را ندارند چون تلاش لازمه، از هر جهت فراتر از تغییری است که هر عمل انفرادی می‌تواند انجام دهد، و بنابراین فراتر از نفعی است که به دست می‌آید. پس افراد «شانه‌خالی» می‌کنند، و هر کس کار را بر عهده دیگری می‌گذارد، و در نتیجه نظارت موثری وجود نخواهد داشت.

با این حال اقتصاددانان مکتب نئوکلاسیک، این مسئله را نیز در چارچوب سرمایه‌داری شرکتی مورد بررسی قرار داده‌اند. اگرچه در متن سوسیالیسم بازار، این نظر ممکن است درست باشد که رای‌دهندگان منفرد، بیش‌تر به شانه‌خالی

<sup>۱۳</sup> - مثلاً نگاه کنید به:

J. Ledyard, "Incentive compatibility", The new palgrave: A dictionary of Economics, London 1987.

کردن از زیر بار مسئولیت تمایل دارند، تا به نظارت فعال بر مرکز، اما نتایج به دست آمده از نظریه بازار سرمایه‌داری نشان می‌دهد که سهام‌داران در یک شرکت سهامی سرمایه‌داری نیز همین گونه عمل می‌کنند. سهام‌دارانی که کسره‌های بی‌اهمیتی از کل سهام یک شرکت را دارا هستند، انگیزه چندانی برای نظارت بر عملکرد آن ندارند. همان طور که استگلیتز خاطر نشان می‌کند، «رای هوشمندانه همیشه مستلزم کسب اطلاعات به منظور تشخیص کارایی یک مدیر و ارزیابی تیم‌های جایگزین است که طبعاً بار مالی داشته و سود چندانی (برای سهام‌دار خرد) به بار نمی‌آورد».<sup>۱۴</sup>

بنابراین شهروندان و سهام‌داران به یک‌سان از انگیزه نظارت بر کارگزاران‌شان تهی هستند. یک پاسخ برای این مشکل در اقتصاد سرمایه‌داری آن است که نهادهای مالی واسطه با نظارت بر مدیران از طرف سهام‌داران، در این میان نقش مثبتی ایفا کنند. موسسات مالی می‌توانند بر عملکرد مدیریتی نظارت کنند و در نشست‌های سهام‌داران یا در جریان انتقال مسئولیت‌ها دخالت نمایند، اگرچه شواهد تجربی نشان می‌دهند که بازار کنترل شرکت‌ها، از کارایی بسیار دور است.<sup>۱۵</sup> با این وجود اگر نظارت موسسات مالی در اقتصاد سرمایه‌داری ممکن باشد، به همان اندازه آفرینش موسسات واسطه هم‌تا در یک اقتصاد سوسیالیستی بازار هم ممکن خواهد بود.<sup>۱۶</sup> بنابراین در درون گفتمان نئوکلاسیکی، تا آن جا که به

<sup>14</sup> - مثلاً نگاه کنید به:

J. Stiglitz, 'Credit Markets and the Control of Capital', *Journal of Money, Credit and Banking*, 1985, P. 136.

J. Ledyard, "Incentive compatibility", *The new palgrave: A dictionary of Economics*, London 1987.

<sup>15</sup> - مثلاً نگاه کنید به:

F. Scherer, "corporate take overs: The Efficiency Arguments", *Journal of Economic perspectives*, 1988.

<sup>16</sup> - نگاه کنید به:

P. Bardham and J. Roemer, "market socialism: A case for Rejuvenation", *Journal of Economic perspectives*, 1992.

اقتصاد سرمایه‌داری شرکتی مربوط می‌گردد، هیچ حمایت نظری قانع‌کننده‌ای به نفع این استدلال وجود ندارد که گویا مالکیت خصوصی در برخورد با مشکل مالک - کارگزار از یک کارآمدی ذاتی برخوردار است، که مالکیت عمومی فاقد آن می‌باشد. در ارتباط با محاسبه و انگیزه، سوسیالیسم بازار نئوکلاسیکی حداقل از دید نظری به کارآمدی سرمایه‌داری شرکتی نئوکلاسیک است.

### کشف سرمایه‌دارانه

با این حال چالش اصلی نسبت به امکان سوسیالیسم منطقی از طرف میزس و هایک، دو عضو برجسته مکتب اطریشی، مطرح شد و نه از طرف مکتب نئوکلاسیکی. اگر چه در جریان بحث تاریخی، این دو بر مسائل محاسبه و انگیزه تاکید داشتند، اما ویژگی تعیین‌کننده مکتب اطریشی، مفهوم ذهنی‌اش از دانش، و پی‌آمد آن یعنی محوریت فرآیند کشف از طریق فعالیت سرمایه‌گذاری است. در حالی که لاووا مدعی شده است که جنبه کشف در فرآیند بازار به طور ضمنی در نوشته‌های دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ میزس و هایک وجود داشته است<sup>۱۷</sup>، کاربرد و بیان کامل فرآیند کشف، و چالشی که این موضوع نسبت به امکان سوسیالیسم مطرح می‌کند، با احیای این بحث توسط مکتب اطریشی مدرن در دهه ۱۹۸۰، صورت پذیرفت.

مطابق نظر مکتب اطریشی در تبلور کنونی‌اش، مسئله اقتصادی، برخلاف چیزی که که مکتب نئوکلاسیکی مطرح می‌کند، صرفاً سنوال چگونگی اختصاص منابع کمیاب با استفاده‌های متنوع، در میان تقاضاهای نامحدود نیست، بلکه مسئله این است که چگونه می‌توان دانش ذهنی، یا نهانی را که ضرورتاً جزء جزء و پراکنده است، به شکل اجتماعی بسیج کرد. هایک استدلال اطریشی درباره ناممکنی یک تحلیل عینی از اطلاعات داده شده را به صورت زیر بیان می‌دارد:

این نکته در ادامه پیش‌تر مورد بحث قرار می‌گیرد

<sup>۱۷</sup> -D.Lavoie, Rivalry and Central Planning, Cambridge 1985.

«ویژگی خاص مسئله نظم اقتصادی منطقی به طور دقیق با این حقیقت معین می‌شود که دانش ما از شرایط، شرایطی که باید مورد استفاده قرار گیرد، هرگز به شکل متمرکز یا منسجم موجود نیست، بلکه تنها به صورت ذرات پراکنده ناقص و غالباً متناقضی وجود دارد که همه افراد جدا از یکدیگر دارا هستند.<sup>۱۸</sup> پاسخ اطریشی این است که بسیج هماهنگ این دانش ناقص و متناقض از طریق رفتار سرمایه‌گذاران، که در یک فرآیند بازار با یکدیگر رقابت کرده، چیزهای ممکن و ناممکن را کشف می‌کنند، به منصفه ظهور می‌رسد.<sup>۱۹</sup> بنابراین در سیستم اطریشی پیوند روش- نتیجه در زندگی اقتصادی از پیش تعیین نمی‌شود بلکه موضوع عمل خلاق شرکت‌کنندگان در بازار است. بدین ترتیب مسئله اقتصادی نه به عنوان چگونگی بهینه‌سازی استفاده از منابع موجود، بلکه در چگونگی بهینه‌سازی استفاده از دانش، تجسم می‌یابد.

اگرچه طبیعت دانش نانوشته و فرآیند کشف و یادگیری برای تمام اعضای مکتب اطریشی امری مرکزی محسوب می‌شود، نظرات‌شان بر حسب میزان تاکید بر این موضوع متفاوت می‌گردد. همان‌گونه که مک‌نالتی خاطر نشان ساخته است، در حالی که شرکت سرمایه‌داری میزسی- کرسنتنی فرصت‌هایی را در حوزه موجود فعالیت‌های اقتصادی کشف و مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد که دیگران به آن توجه نکرده‌اند، بنابراین نقش یک موازنه‌گر را ایفا می‌کند، شرکت سرمایه‌داری شومپیتری با استفاده از ابتکار، نقش یک برهم زننده موازنه از طریق توقف مجموعه فعالیت‌ها و آفرینش فعالیت‌های جدید را ایفا می‌نماید. در فرآیند بازار هر دو نوع شرکت یکدیگر را تکمیل می‌کنند - یکی تغییر می‌آفریند و دیگری به آن پاسخ می‌دهد.<sup>۲۰</sup>

<sup>۱۸</sup> -F.Kayek, 'The Uses of Knowledge in Society', 1945, in Hayek, Individualism and Economic Order, p.77; emphasis added.

<sup>۱۹</sup> - برای یک بررسی عمومی نگاه کنید به:

A. Schaud, free market morality : The political Economy of the Austrian school, London 1989.

کارکردهای محاسبه و انگیزه (یا تشویق)، سازوکارهای بازار هم برای مکتب نئوکلاسیک و هم مکتب اطریشی هستند. با این حال کارکرد کشف و یادگیری، ممیزه مکتب اطریشی است. فرآیند کشف که از طریق بازار شناخته می‌شود مانند فرآیند سخن گفتن انسان به صورت یک فرآیند ذاتا اجتماعی دیده می‌شود:

«مانند مکالمه شفاهی، گفتگوی بازار به تعامل داد و ستدها بستگی دارد، یعنی یک فرآیند آفرینش تعاملی که دانشی که در جریان آن بیرون می‌آید، فراتر از دانش هر یک از شرکت‌کنندگان است... رقابت نه به عنوان یک طرز تلقی روان‌شناسانه، بلکه به عنوان فرآیند یادگیری خلاق بین اذهان دیده می‌شود... بنابراین یک فرآیند ارتباطی دوسویه وجود دارد که نوعی آگاهی اجتماعی تولید می‌کند که بر مبنای آگاهی‌های فردی شرکت‌کنندگان در سیستم است، اما از آن‌ها فراتر می‌رود».<sup>21</sup>

راز مکتب اطریشی همین کارکرد کشف و یادگیری فرآیند بازار است، که موضع آن را از دیدگاه نئوکلاسیکی به شدت دور می‌کند. همین نظر زیرساخت دیدگاه مکتب اطریشی را تشکیل می‌دهد که معتقد است سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک، مانند برنامه‌ریزی مرکزی نئوکلاسیک، یا غیرممکن و یا غیر عقلانی است. این دیدگاه مدعی است که کشف و بسیج کارآمد دانش نانوشته ضرورتاً پراکنده، باید بر فرآیندی از بازار مالکیت خصوصی وسایل تولید استوار باشد. لاووا استدلال می‌کند سرمایه‌گذاران با انگیزه خصوصی، تلاش‌های‌شان را برای کسب سود بالقوه جهت می‌دهند، و در جریان این فعالیت، از دانش پراکنده‌شان برای کشف فرصت‌های جدید بهره می‌گیرند: «نقش اولیه سود نه ایجاد انگیزه در افراد برای انجام کار درست، بلکه آن است که از طریق خود این فرآیند تعامل، رفتار درست می‌تواند

<sup>20</sup> - P. Mc Nulty "competition: Austrian conception", in the New palagrowe

توجه داشته باشید که از بسیاری جهات، شومپیتر را نمیتوان به عنوان عضوی از مکتب اطریشی به حساب آورد

<sup>21</sup> -D. Lavioe "Computation Incentives and Discovery"

دریافت شود».<sup>۲۲</sup> مالکیت خصوصی نه تنها برانگیزنده‌ی تلاش، بلکه مهم‌تر از آن، شرط ضروری کشف است.

اکنون اگرچه مخالفت معرفت‌شناسانه اطریشی با گفتمان نئوکلاسیک، و در نتیجه با سوسیالیسم نئوکلاسیک را می‌توان قانع‌کننده فرض کرد، با این حال این ادعا اساسی‌تر آن‌ها که تمام اشکال سوسیالیسم، به خودی خود ناکارآمد هستند، به هیچ‌وجه ثابت نمی‌شود. برای پذیرش این ادعا استدلال کورنای در مورد «پیوند» بین مالکیت خصوصی و فرآیند بازار پذیرفته شود.<sup>۲۳</sup>

این ادعا که کشف و یادگیری تنها از طریق فرآیند بازار انجام می‌گیرد و اینکه این فرآیند مستلزم مالکیت خصوصی است، در صورتی که صحیح باشد، یک نفی قانع‌کننده امکان هر شکلی از سوسیالیسم بازار است. با این حال حتی با پذیرش این استدلال هم ادعای اطریشی دایر بر برتری سرمایه‌داری، تنها در صورتی می‌تواند به جا باشد که شرکت‌های سرمایه‌داری خصوصی، سرمایه خودشان را مورد استفاده قرار دهند و یا سرمایه‌ای را برای خود قرض کنند. مورد سرمایه‌داری شرکتی مدرن که در آن مسئله رابطه بین مالکین سرمایه به صورت سهام‌داران و فعالیت شرکت، مطرح می‌گردد، به طور گسترده‌ای از طرف اطریشی‌ها مورد بی‌توجهی قرار گرفته است.<sup>۲۴</sup> این موضوع جا را برای ساختن مدل‌هایی از آنچه که می‌تواند «سوسیالیسم بازار اطریشی» نام نهاده شود، باز می‌گذارد. این مدل‌ها

---

<sup>22</sup> - همان صفحه ۷۸، تاکیدات از ماست.

<sup>23</sup> - Kornai "The Affinity Between Ownership Forms and Coordination Mechanisms".

<sup>24</sup> - توجه داشته باشید که «بی‌توجهی گسترده» نباید به معنی «دست نیافتنی» تفسیر شود. حتی اطریشی‌های اولیه نیز مسئله سرمایه‌داری شرکتی را تشخیص می‌دادند اما صرفاً با بحث این که انگیزه سود سهام‌داران تا حدودی تضمین می‌کند که «سرمایه‌گذاری شرکتی» به نفع سهام‌داران عمل خواهد کرد، از کنار آن رد می‌شدند. همان‌گونه که در بالا روشن شد در بحث مشکل مالک - کارگزار، این فرض بسیار بی‌خاصیتی است.

سرمایه‌گذاری و بازار سرمایه را با یکدیگر ترکیب کرده و بدین طریق در پی آنند که به مسئله کشف پاسخ دهند.

### به جا بودن بحث سوسیالیسم

هر مدلی از یک اقتصاد سوسیالیستی باید به مسائل محاسبه، انگیزه و کشف بپردازد. مدل شوروی از برنامه‌ریزی متمرکز اداری - دستوری، نهایتاً، تحت هر عنوانی، شکست خورد.

در گفتمان نئوکلاسیکی، این موضوع کاملاً مسجل شد که با مسائل مربوط به محاسبه و انگیزه تحت مالکیت دولتی می‌توان حداقل با همان کارایی برخورد کرد که در مورد شرکت‌های با مالکیت خصوصی صورت می‌گیرد. همان‌طور که دیدیم در گفتمان اطریشی تمرکز بر انگیزه و به ویژه کشف قرار دارد. از نقطه نظر ما، انتقاد اطریشی از گفتمان نئوکلاسیکی، و به همراه آن از سوسیالیسم بازار نئوکلاسیکی - و یک برنامه‌ریزی متمرکز نئوکلاسیکی دستوری - به جا و ویران‌گر است. فرآیند بازار در سرمایه‌داری نئوکلاسیکی ذاتاً استعاره‌ای برای ایجاد امکان تحلیل حالات موازنه و خصوصیات ثابت آن‌هاست. گفتمان نئوکلاسیکی در درک چگونگی عمل فرآیند بازار سرمایه‌داری به طور اخص و فرآیندهای بازار به طور کلی، هیچ نقشی ایفا نمی‌کند.

در برابر، مکتب اطریشی دیدگاه‌های عینی نسبت به عمل نیروهای بازار سرمایه‌داری واقعی در شرایط دانش ناقص، عدم قطعیت، تغییر دائمی، عدم توازن محلی و یک فرآیند بی‌انتهای کشف را ارائه می‌کند. هر مدلی از اقتصاد سوسیالیستی باید بتواند به چالش اطریشی، که اکنون با وزنه تجربه تاریخی سنگین‌تر هم شده است، پاسخ دهد. از دید آن‌ها سوسیالیسم - شامل مدل‌ها و جوامع واقعی مدعی آن - نمی‌تواند بسیج اجتماعی کارآمدی از دانش پراکنده، ذهنی، ناقص و متناقض را که به صورت فردی تجربه و نگهداری می‌شود، هماهنگ

کند. با این وجود هر چند که دیدگاه اطریشی مصرانه بر این اعتقاد پای می‌فشارد، به هیچ وجه کامل نیست. وابستگی ایدئولوژیک مکتب اطریشی به مالکیت خصوصی و نیروهای بازار، این دیدگاه را به سوی نادیده گرفتن یک نیروی سوم، هر چند ضعیف، شرکت‌کننده در بحث تاریخی محاسبه اقتصادی سوسیالیستی، یعنی داب، سوق داده است.

داب پی‌گیرانه معتقد بود که برنامه‌ریزی اقتصادی در مفهوم یک هماهنگی پیشین بین سرمایه‌گذاری‌های اصلی مرتبط با یک‌دیگر، یک ویژگی تعیین‌کننده اقتصاد سوسیالیستی است که با مالکیت خصوصی در تضاد قرار دارد.<sup>25</sup> انتقاد او از مدل‌های غیرمتمرکز سوسیالیست‌های بازار نئوکلاسیک بر این مبنا قرار داشت که آن‌ها صرفاً در پی تقلید سرمایه‌داری نئوکلاسیکی هستند و نه در جستجوی توسعه یک سیستم کیفی جدید. با این حال، دیگر شرکت‌کنندگان در بحث عمدتاً نظر او را نادیده انگاشتند.

استدلال داب این بود که اقتصاددانان کلاسیک سوسیالیست، که سوسیالیسم را تنها در مفهوم چگونگی مالکیت قانونی وسایل تولید تعریف کرده‌اند، گرفتار موضوع اختصاص یک مقدار محدود از منابع کمیاب برای استفاده‌های متنوع هستند. آن‌ها دقت خود را حول شرایط پیرامونی توازن پایدار صرف می‌کنند و توجه چندانی به مسائل هماهنگی و روش‌های رشد درازمدت ندارند. داب به لزوم پرداختن به مسئله کمیابی و ضرورت رسیدن به یک ارزش‌گذاری نسبی از آلترناتیوها به منظور بهینه‌سازی استفاده از منابع کمیاب اقتصادی اعتقادی نداشت. او از مدل‌های غیرمتمرکز نوع لانگه به خاطر اتکای‌شان به سازوکار بازار انتقاد می‌کرد. بنا به استدلال او «کسانی که آرزوی ازدواج کلکتیویسم با هرج و مرج بازار را در سر می‌پرورانند، ناچارند وانمود کنند که فرزند این جفت نامتجانس، تنها صفات خوب هر یک از والدین را به ارث خواهد برد».<sup>26</sup> از نظر داب تفاوت بنیادین بین یک اقتصاد بازار سرمایه‌داری و یک سیستم سوسیالیستی در توانایی برنامه‌ریزی برای فعالیت

<sup>25</sup> - M.Dobb, Economic Theory and the Problems of a Socialist Economy,.

<sup>26</sup> - M.Dobb, Political Economic and Capitalism, london 1937.



اقتصادی است. همان‌گونه که او خاطر نشان می‌کند، «بین اقتصادی که در آن تصمیمات گوناگونی که بر تولید حاکم‌اند هر یک در ناآگاهی از تمام تصمیمات دیگر اتخاذ می‌گردند، با اقتصادی که در آن چنین تصمیماتی هماهنگ و یکپارچه می‌شوند، تباین ذاتی وجود دارد».<sup>۲۷</sup>

### ناپایداری و هدر رفتن در اقتصاد بازار

داب مدعی بود که برنامه‌ریزی اقتصادی غلبه بر دو مانع اصلی سازوکار بازار - ناپایداری و سلطه‌ی عوامل بیرونی - را ممکن می‌سازد. به اعتقاد او عدم توازن در اقتصاد بازار تنها پس از وقوع اصلاح می‌گردد، در نتیجه ناملايمات اقتصادی ذاتی‌اند و منابع به هدر می‌روند. حال آن که با برنامه‌ریزی اقتصادی، تصمیمات و به ویژه تصمیمات مربوط به سرمایه‌گذاری‌های اصلی به هم پیوسته، قبل از اختصاص منابع هماهنگ می‌شوند. از نظر داب این هماهنگی پیشین از دو مجموعه امتیازات برخوردار است. اولاً در یک اقتصاد بدون برنامه، توازن بازار «تنها از طریق سازوکار تلاطم به دست می‌آید که خود این تلاطم با عدم قطعیت ذاتی در تولید برای بازاری که هر تصمیم مستقلى در آن ضرورتاً تا حدودی نسبت به تصمیمات مربوط دیگر «کور» است، همراه می‌گردد.<sup>۲۸</sup> برنامه‌ریزی امکان می‌دهد که بر عدم قطعیت‌های ناشی از طبیعت جزئی نگر واحدهای تصمیم‌گیری غلبه کرد و دوماً برنامه‌ریزی امکان می‌دهد تا عوامل بیرونی به صورتی روشن به حساب آورده شوند، و تصمیمات به هم پیوسته از جمله تصمیمات زیربنایی، قبل از به اجرا درآمدن با یکدیگر هماهنگ گردند. داب استدلال می‌کند که «داده‌ها» در یک مسئله ایستا را می‌توان با برنامه‌ریزی، در نهایت به «متغیرها» در یک چهارچوب پویا بدل کرد. بنابراین امکان تصمیم‌گیری اجتماعی آگاهانه، نه تنها درباره تمام نرخ سرمایه‌گذاری، بلکه در رابطه با توزیع سرمایه‌گذاری بین صنایع کالاهای

<sup>۲۷</sup> - همان‌جا ص ۲۷۴.

<sup>۲۸</sup> - M.Dobb, Economic Theory and Socialist Economy,.